

ارزیابی الگوهای دسته‌بندی معارف قرآن از نگاه امامیان

محمدحسن محمدی مظفر*

چکیده

معارف قرآن به مجموعه دانش‌هایی اطلاق می‌شود که از قرآن قابل برداشت‌اند. بنابراین، همه گزاره‌های قرآنی مشمول و داخل در عنوان معارف قرآن‌اند. این دانش‌ها و گزاره‌ها بی‌شمار و گوناگون‌اند. از این رو لازم است در قالب‌هایی دسته‌بندی شوند. مقاله حاضر الگوهای دسته‌بندی معارف قرآن، اعم از الگوهای مأثور و غیرمأثور را، معرفی و ارزیابی می‌کند. الگوهای مأثور الگوهایی هستند که در روایات امامیه به آنها اشاره شده و تقسیم‌هایی دوگانه تا ده‌گانه را شامل می‌شوند. این الگوها معمولاً مناسب مقتضیات زمانه عرضه‌شان به نظر می‌رسند و با الگوهای متعارف امروزی متفاوت‌اند. الگوهای غیرمأثور الگوهایی هستند که اندیشمندان امامیه پیش نهاده‌اند و روشمندترین آنها عبارت‌اند از سه الگوی دین‌محورانه، انسان‌محورانه و خدامحورانه. هر یک از این الگوها دارای مستندات در متون دینی است و مزایایی خاص خود دارد، ولی به لحاظ جامع و مانع بودن اشکال‌هایی بر آنها وارد است.

کلیدواژه‌ها: معارف قرآن، علوم قرآنی، الگوهای دسته‌بندی، الگوهای مأثور و غیرمأثور، تفسیر موضوعی.

* استادیار گروه شیعه‌شناسی، پژوهشکده ادیان و مذاهب وابسته به دانشگاه ادیان و مذاهب mozaffar@urd.ac.ir

[تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۵]

مقدمه

امروزه اصطلاح «معارف» اصطلاح رایجی است که با اوصاف گوناگونی نیز به کار می‌رود؛ نظیر معارف اسلامی، معارف قرآنی، معارف حدیثی، و معارف شیعی. رشته‌هایی نیز با عنوان معارف اسلامی یا معارف قرآن تأسیس شده است و دروسی نیز با عنوان دروس معارف تعریف شده که همه رشته‌های دانشگاهی موظف به گذراندن آنها هستند. اگرچه از لحاظ لغوی معارف می‌تواند هرگونه شناختی را در بر بگیرد، به طوری که می‌توان از معارف ریاضی، فیزیکی، زیست‌شناختی و ... نیز سخن گفت، ولی در کاربردهای مرسوم، معمولاً از این اصطلاح در حیطه علوم دینی و مذهبی استفاده می‌کنند، به طوری که کاربرد معارف ریاضی یا معارف فیزیکی نامتعارف و نامأنوس است.

یکی از کاربردهای رایج کنونی معارف، اصطلاح «معارف قرآن» است. مراد از معارف قرآن، شناخت‌ها و آگاهی‌هایی است که ریشه در قرآن دارند و از قرآن نشئت می‌گیرند. از آنجا که قرآن طیف گسترده‌ای از مباحث و موضوعات را در بر می‌گیرد، معارف قرآن دامنه گسترده‌ای دارد و شامل اطلاعات کلی و جزئی و ریز و درشت بسیاری می‌شود که احاطه بر آنها و آگاهی از همه‌شان بدون تنظیم، دسته‌بندی، نظام‌سازی و ساختاربندی، بسیار مشکل، و بلکه ناممکن می‌نماید. از این‌رو دغدغه و انگیزه دسته‌بندی معارف و اطلاعات قرآن همواره وجود داشته است، به گونه‌ای که در روایات نیز طرح‌هایی را برای دسته‌بندی معارف قرآن می‌بینیم. این دغدغه و انگیزه در دوران معاصر با تأکیدی افزون‌تر از قبل خود را نشان داده است، به‌ویژه آنکه از سویی قرآن متهم به آشفتگی و به‌هم‌ریختگی و فقدان انسجام شده، و از سوی دیگر، مکاتب و مسلک‌های مادی و غیردینی، آرا و نظریات خود را، به رغم تهی‌بودن، در قالب الگوهایی به‌ظاهر منسجم و نظام‌مند عرضه کرده‌اند (نک: مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۳۱-۳۲؛ خامنه‌ای، ۱۳۸۶: ۱-۳).

برای دسته‌بندی معارف قرآن طرح‌ها و الگوهای گوناگونی عرضه شده، که هر یک امتیازات و مزایایی دارد، ولی شاید هیچ یک را نتوان الگویی جامع و مانع برشمرد. در نوشتار حاضر می‌کوشیم ضمن عرضه الگوهای پیشنهادی برای دسته‌بندی معارف قرآن، امتیازات هر الگو، و نقدهای وارد بر آن را بیان کنیم و سرانجام نیز الگویی جدید را به پیش نهیم تا با نگاه نقادانه و موشکافانه اهل فن، الگویی هرچه تمام‌تر و منسجم‌تر و به‌اصطلاح جامع و مانع برای قالب‌ریزی معارف قرآن فراهم آوریم.

علوم قرآنی

علوم قرآنی سه کاربرد دارد: «علوم فی القرآن»، «علوم للقرآن» و «علوم حول القرآن» (شاکر، ۱۳۸۷: ۲۳). «علوم فی القرآن» یعنی دانش‌ها و دانستنی‌هایی که در درون قرآن وجود دارد. این دانش‌ها و دانستنی‌ها مدلول آیات و جملات و گزاره‌های موجود در قرآن است. بنابراین، همه گزاره‌های موجود در قرآن را می‌توان مشمول «علوم فی القرآن» دانست. پس گستره «علوم فی القرآن» همه گزاره‌های موجود در قرآن را در بر می‌گیرد.

«علوم للقرآن» یعنی دانش‌هایی که مقدمه فهم قرآن‌اند و به طور مستقیم در فهم خصوص^۱ قرآن دخالت دارند. این دانش‌ها ممکن است در خود قرآن هم موجود باشند (علوم فی القرآن)؛ نظیر مباحث محکم و متشابه، تنزیل و تأویل، ناسخ و منسوخ؛ یا اینکه در بیرون قرآن باشند؛ نظیر مباحث اعراب قرآن، اسباب نزول، قرائات، مکی و مدنی. بنابراین، رابطه منطقی میان «علوم للقرآن» با «علوم فی القرآن»، به اصطلاح، عموم و خصوص من وجه است.

«علوم حول القرآن» یعنی مطلق دانش‌هایی که به نحوی با قرآن مربوط‌اند، خواه در قرآن باشند (علوم فی القرآن) و خواه در بیرون قرآن، و خواه مقدمه فهم قرآن باشند (علوم للقرآن) یا در فهم قرآن مدخلیتی نداشته باشند، نظیر مباحث تاریخ جمع و تدوین، اعراب‌گذاری، نقطه‌گذاری، رسم‌الخط و تجوید قرآن، که هرچند درباره قرآن‌اند، ولی مقدمه فهم قرآن به شمار نمی‌روند. این کاربرد، عام‌ترین کاربرد اصطلاح علوم قرآنی است و شامل دو کاربرد قبلی هم می‌شود و رابطه منطقی میان آن و دو کاربرد قبلی، به اصطلاح، عموم و خصوص مطلق است (همان: ۲۳-۲۶).

شایان ذکر است که معمولاً مراد از علوم قرآن در تعبیرهای رایج و در عناوین کتاب‌ها و بحث‌ها، کاربرد دوم یا سوم از سه کاربرد پیش‌گفته است که نمونه‌های مشهورش دو کتاب *البرهان فی علوم القرآن*، اثر زرکشی، و *الاتقان فی علوم القرآن*، اثر سیوطی، است. ولی گاهی علوم قرآن گفته می‌شود و مراد از آن کاربرد اول یعنی معارف قرآن، است. نمونه این کاربرد را می‌توان در کتاب *مفتاح علوم القرآن* مشاهده کرد: این کتاب با اینکه عنوان «علوم القرآن» دارد، ولی محتوایش علوم قرآنی به معنای مصطلح نیست، بلکه مباحث معارفی در آن مطرح شده است و باید در رده‌بندی جزء کتاب‌های معارف قرآن رده‌بندی شود، نه کتاب‌های علوم قرآنی.

معارف قرآن

معارف قرآن، یعنی دانش‌ها و شناخت‌هایی که در قرآن وجود دارد. بنابراین، گستره معارف قرآن همه گزاره‌های موجود در قرآن را در بر می‌گیرد و رابطه منطقی «معارف قرآن» با «علوم فی القرآن»، به اصطلاح، رابطه تساوی است. به عبارت دیگر، این دو عنوان را می‌توان مترادف هم به کار برد.

باید خاطر نشان کرد که گاهی از معارف قرآن خصوص معارف اعتقادی و نظری (و به اصطلاح مباحث مربوط به اصول دین) اراده می‌شود، در برابر معارف عملی که به مباحث فقهی و فروع دینی می‌پردازد. نمونه این کاربرد را می‌توان در تقابل میان «آیات الاحکام» و «آیات معارف» (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۱۲۱/۲) مشاهده کرد؛ که در این کاربرد مراد از «آیات معارف» آیات مربوط به مباحث اعتقادی و نظری است. بنا بر این کاربرد، رابطه «معارف قرآن» با «علوم فی القرآن» رابطه عموم و خصوص مطلق است.

معارف قرآن را می‌توان به روش تفسیر ترتیبی استخراج کرد، ولی شیوه‌ای که هم‌اکنون رایج شده و برای دسته‌بندی معارف قرآن کارا تر و مفیدتر است، روش تفسیر موضوعی است. در دهه‌های اخیر تلاش‌هایی برای عرضه معارف قرآن به شیوه تفسیر موضوعی انجام گرفته و تفاسیر موضوعی متعددی نگاشته شده است. از جمله این تفاسیر می‌توان به منشور جاوید، اثر جعفر سبحانی، پیام قرآن، اثر ناصر مکارم شیرازی، و تفسیر موضوعی قرآن، اثر عبدالله جوادی آملی، اشاره کرد. در این میان، یکی از روشمندترین و مناسب‌ترین این تفاسیر، سلسله درس‌های معارف قرآن، اثر محمدتقی مصباح یزدی، است که انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، در قالب دوره چندجلدی معارف قرآن^۲ به بازار دانش عرضه کرده است.

دسته‌بندی معارف قرآن

برای دسته‌بندی معارف و محتوای قرآن، طرح‌ها و الگوهای گوناگونی مطرح شده است. برخی از این الگوها در متون روایی آمده و به اصطلاح الگوی متأثر شمرده می‌شوند؛ و برخی دیگر در متون غیرحدیثی پیش نهاده شده‌اند. در ادامه، ابتدا به الگوهای متأثر و سپس الگوهای غیرمتأثر اشاره خواهیم کرد.

الگوهای مأثور

در روایات، دسته‌بندی‌های گوناگونی درباره محتوای قرآن صورت گرفته است. برخی از این تقسیمات، دوگانه و برخی سه‌گانه، چهارگانه، پنج‌گانه، هفت‌گانه و ده‌گانه‌اند. اقسام مطرح شده در این چندگانه‌ها نیز با یکدیگر تفاوت‌هایی دارد. در ادامه به این تقسیمات و اقسام آنها نگاهی خواهیم داشت.^۳

الگوی دوگانه

بنا به روایتی از امام صادق (ع) قرآن بر دو قسم است: «فرمان‌دهنده و بازدارنده: به بهشت فرمان می‌دهد و از آتش باز می‌دارد» (البحرانی، ۱۴۱۹: ۱۵۹/۱-۱۶۰).^۴

الگوی سه‌گانه

۱. بنا به روایتی از حضرت علی (ع) قرآن بر سه قسمت نازل شده است: «یک‌سوم درباره ما (اهل بیت) و درباره دشمنان ما؛ و یک‌سوم سنت‌ها و مثل‌ها؛ و یک‌سوم فرایض و احکام» (الفیض الکاشانی، ۱۳۹۹: ۲۴/۱؛ البحرانی، ۱۴۱۹: ۱۵۸/۱-۱۵۹).^۵

۲. در روایتی از امام باقر (ع) نیز قرآن بر سه قسمت نازل شده است: «یک‌سوم درباره ما و درباره دوستان ما؛ و یک‌سوم درباره دشمنان ما و دشمن پیشینیان ما؛ و یک‌سوم سنت و مثل» (همان؛ همان).^۶

۳. نیز بنا به روایتی از حضرت علی (ع) خداوند کلام خود را بر سه بخش تقسیم کرده است: «بخشی از آن را عالم و جاهل می‌فهمند؛ و بخشی را نمی‌فهمد مگر کسی که دارای ذهنی روشن و حسّی لطیف و قوه تشخیصی سالم باشد؛ و بخشی را نیز فقط خداوند و پیامبران و راسخان در علم درک می‌کنند» (الحویزی، بی‌تا: ۳۱۳/۱).^۷

این روایت الهام‌بخش تقسیم سه‌گانه‌ای شده که برخی برای معارف قرآن ذکر کرده‌اند و سطوح معارف قرآن را به: ۱. بی‌نیاز از تفسیر، ۲. نیازمند تفسیر، و ۳. فراتر از تفسیر، تقسیم کرده‌اند (بابایی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۵-۳۶).

۴. در روایتی دیگر از حضرت علی (ع) تقسیم سه‌گانه چنین است: «در قرآن است خبر آنچه پیش از شما بود، و خبر آنچه پس از شما است، و حکم آنکه چگونه بایدتان زندگی نمود»^۸ (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱۳). نظیر این بیان در اثنای خطبه ۱۵۸ نیز وارد شده است (همان، خطبه ۱۵۸).

الگوی چهارگانه

۱. بنا به روایتی از پیامبر (ص) قرآن بر چهار قسمت است: «یک‌چهارم درباره ما اهل بیت فقط؛ و یک‌چهارم درباره حلال‌ها؛ و یک‌چهارم درباره حرام‌ها؛ و یک‌چهارم درباره فرایض و احکام؛ و خداوند کرائم قرآن را درباره ما نازل کرده است» (البحرانی، ۱۴۱۹: ۱۰۲/۱ و ۱۵۹).

۲. بنا بر روایتی از امام باقر (ع) نیز قرآن بر چهار قسمت نازل شده است: «یک‌چهارم درباره ما؛ و یک‌چهارم درباره دشمن ما؛ و یک‌چهارم سنت‌ها و مثل‌ها؛ و یک‌چهارم فرایض و احکام» (همان، ۱۵۸/۱؛ نقل بعد از این روایت نیز مشابه همین نقل است).^{۱۰}

۳. بنا به روایتی از امام صادق (ع) نیز قرآن بر چهار قسمت نازل شده است: «یک‌چهارم درباره حلال‌ها؛ و یک‌چهارم درباره حرام‌ها؛ و یک‌چهارم درباره سنت‌ها و احکام؛ و یک‌چهارم درباره اخبار مربوط به پیشینیان و آیندگان و داوری میان شما» (همان).^{۱۱}

۴. در روایت دیگری از امام صادق (ع) نیز کتاب خدا بر چهار گونه است: «عبارت و اشاره و لطایف و حقایق؛ عبارت برای توده مردم، و اشاره برای خواص مردم، و لطایف برای اولیای خدا و حقایق برای پیامبران» (الفیض الکاشانی، ۱۳۹۹: ۳۱/۱).^{۱۲}

الگوی پنج‌گانه

بنا بر نقلی از ابن مسعود، خداوند قرآن را بر پنج حرف فرو فرستاد: «حلال و حرام و محکم و متشابه و مثل‌ها» (الطبری، ۱۴۲۳: ۳۸/۱).^{۱۳}

الگوی هفت‌گانه

۱. بنا به روایتی از پیامبر (ص) قرآن بر هفت حرف نازل شده است که عبارت‌اند از: «امر، زجر، ترغیب، ترهیب، جدل، قصص و مثل». در نقلی دیگر این هفت حرف چنین است: «زجر، امر، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال». ^{۱۴} طبق این نقل‌ها مراد از «احرف سبعة» همین انواع و اقسامی است که قرآن بر آنها تقسیم شده است (الفیض الکاشانی، ۱۳۹۹: ۵۹/۱؛ نیز نک: البلاغی النجفی، بی‌تا: ۳۰/۱-۳۱).

۲. بنا به روایتی از حضرت علی (ع) خداوند تعالی قرآن را بر هفت قسمت نازل کرده که هر قسمتی از آنها کافی و شافی است: امر و نهی و برانگیختن و ترساندن و جدل و مثل و داستان (الفیض الکاشانی، ۱۳۹۹: ۵۹/۱).^{۱۵}

الگوی ده‌گانه

بنا به روایتی از حضرت علی (ع) قرآن بر ده حرف فرو آمده است: «بشارت‌دهنده، هشداردهنده، نسخ‌کننده، نسخ‌شده، موعظه، مثل، محکم، متشابه، حلال و حرام» (البلاغی النجفی، بی‌تا: ۳۱/۱).^{۱۶}

ارزیابی

به نظر می‌رسد مراد از اقسام مطرح‌شده در این چندگانه‌ها حصر عقلی، که قابل کم و زیاد شدن نباشد، نبوده است، بلکه در این الگوها به فراخور موقعیت و مخاطبان، محتوای قرآن برای آنان به بخش‌هایی تقسیم شده است. بنابراین، ممکن است برای دسته‌بندی محتوای قرآن، تقسیمات دیگری نیز مطرح شود.

الگوهای غیرمأثور

برای دسته‌بندی معارف قرآن، در متون غیرحدیثی الگوهای گوناگونی پیشنهاد شده است. برخی از این الگوها بسیار مشهور و رایج‌اند و برخی دیگر به آن درجه نیستند. البته استقصای همه اینها دشوار، و شاید ناممکن باشد، ولی می‌کوشیم مناسب‌ترین و روشمندترین این الگوها را در اینجا عرضه کنیم.

الگوی دین‌محورانه

در مکتوبات دینی معمولاً محتوای دین را به سه دسته کلی تقسیم می‌کنند: عقاید، اخلاق و احکام.^{۱۷} بر همین اساس یکی از الگوهای پیشنهادی برای دسته‌بندی معارف قرآن همین تقسیم سه‌گانه است؛ یعنی معارف را به سه بخش تقسیم کنیم: معارف مربوط به عقاید (خداشناسی، پیامبرشناسی، امام‌شناسی، معادشناسی)، معارف مربوط به اخلاق و معارف مربوط به احکام (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۳۴/۱-۳۵).

ارزیابی

این الگو الگوی رایجی است و در نوشته‌های معاصر خیلی به کار رفته است؛ الگویی مختصر و مفید و در حد خود بسیار جامع که هر یک از بخش‌های سه‌گانه آن شامل

زیربخش‌های کلی متعددی می‌شود. ولی بر آن اشکال شده که در دسته‌بندی معارف قرآن جامعیت لازم و کافی را ندارد. برای نمونه، در قرآن مطالب تاریخی فراوانی درباره پیامبران و امت‌های پیشین آمده که دقیقاً ذیل هیچ یک از عناوین سه‌گانه مذکور نمی‌گنجد.^{۱۸} علاوه بر این، رابطه میان خود این بخش‌های سه‌گانه هم مشخص نیست و معلوم نیست که این سه عنوان چه نسبتی با یکدیگر دارند؛ آیا رابطه‌شان تباین است یا عموم و خصوص مطلق یا عموم و خصوص من وجه؟ (همان: ۳۵).

الگوی انسان‌محورانه

از آنجا که قرآن برای هدایت انسان‌ها نازل شده (بقره: ۱۸۵)، در این الگو پیشنهاد می‌شود که محور دسته‌بندی معارف قرآن، خود انسان باشد و معارف قرآن بر اساس ابعاد وجود انسان به مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی تقسیم شود (همان: ۳۵).

ارزیابی

این الگو هم الگویی خوب و مناسب و الهام‌گرفته از خود قرآن است، و برای دسته‌بندی و نظام‌مندسازی معارف قرآن، از ساختار و قالب منسجمی برخوردار است. ولی بر این الگو نیز اشکال شده که جامعیت لازم و کافی را ندارد؛ زیرا ما بر همه ابعاد وجودی انسان احاطه نداریم و معلوم نیست که ابعاد وجودی انسان صرفاً در همین جفت‌های سه‌گانه مذکور (مادی/معنوی؛ فردی/اجتماعی؛ دنیوی/اخروی) منحصر می‌شود، یا اینکه می‌توان ابعاد دیگری را نیز به اینها افزود. به‌علاوه، از آیات قرآن به دست می‌آید که قرآن، معارف خود را به صورت خدامحورانه عرضه می‌کند، نه انسان‌محورانه؛ یعنی قرآن پیوسته در عرضه معارف اعتقادی و اخلاقی و تشریحی خود، خداوند را به عنوان محور و ملاک و معیار پسند و ناپسند و هنجار و ناهنجار معرفی می‌کند. علاوه بر اینها، بسیاری از معارف قرآنی به چند بعد از ابعاد وجود انسان مربوط می‌شوند و اختصاصی به یک بعد خاص ندارند. بنابراین، تقسیم آنها بر اساس ابعاد وجود انسان تقسیمی بی‌فایده و سترون است (همان: ۳۵-۳۶).

الگوی خدامحورانه

الگوی خدامحورانه معارف قرآن را بر محور «الله» متمرکز می‌کند و آنها را در نسبت با

خدا در نظر گرفته، تقسیم را با محوریت خداوند انجام می‌دهد. در این الگو، تقسیم‌ها نه در عرض هم، بلکه در طول هم انجام می‌شوند و اقسام مد نظر همگی رابطه‌ای طولی و زیرشاخه‌ای با یکدیگر پیدا می‌کنند. در توصیف این الگو گفته شده:

باید معارف قرآن را همچون چشمه‌ای جاری ببینیم که از مرحله‌ای می‌گذرد و وارد مرحله‌ای دیگر می‌شود که تقسیم‌های این مراحل، طولی است. نخست نقطه‌ای معین دارد که از آنجا آغاز می‌شود و آنجا که لبریز شد، به مرحله دوم فیضان می‌کند که این مرحله، فرعی از مرحله نخست است؛ نه اینکه در کنار و قسیم آن باشد. تقسیم‌های طولی، کم‌کم به جایی می‌رسد که پخش می‌شود و شاخه‌هایی نیز پیدا می‌کند، اما اساس بر این است که معارف قرآنی را بر حسب مراتب طولی در نظر بگیریم (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۳۷).

برای این الگو مزایایی شمرده شده است؛ مزیت نخست چنین شرح داده شده است: محور آن الله تبارک و تعالی است و در کنار او چیزی را معرفی نمی‌کنیم ... برخلاف تقسیم‌های دیگر که در آنها یا باید محور را چیز دیگری مانند انسان قرار دهیم، یا اگر از توحید و عقاید نیز بحث می‌کنیم، باید در کنار آن، اخلاق و احکام را به عنوان قسیم اعتقادات مطرح کنیم، ولی در اینجا ابتدا یک بحث بیشتر نداریم و جای هیچ بحثی نیز در کنار آن نخواهد بود و تا این بحث حل نشود و از آن فارغ نشویم، به بحث دوم نخواهیم رسید (همان: ۳۷-۳۸).

مزیت دوم این‌گونه شرح داده شده که بنا بر طرح خدامحورانه:

ترتیبی منطقی میان مسائل و تقسیم‌ها حاصل می‌شود؛ زیرا هنگامی که این بحث‌های گوناگون، سلسله‌وار به هم مربوط بود، به طور طبیعی بحث پیشین نوعی تقدم بر بحث بعد خواهد داشت که روشن و قابل فهم است؛ برخلاف تقسیم‌هایی که بحث‌ها را در عرض یکدیگر قرار می‌دهد که تقدم‌داشتن یکی بر دیگری نیازمند تبیین و گاهی تکلف است ... اگر ترتیبی طبیعی میان عناوین وجود داشته باشد و دسته‌بندی بر اساس همان ترتیب طبیعی و منطقی انجام شود، دلیل روشنی برای تقدیم و تأخیر وجود خواهد داشت و نظام منسجم‌تری به وجود می‌آید که اشکال‌های طرح‌های پیشین را نخواهد داشت (همان: ۳۸).

در ادامه چنین نتیجه گرفته شده است:

بنابراین، بهتر است محور همه معارف قرآنی را الله قرار دهیم که به طور کامل

با روح تعالیم قرآن سازگار است و نخست به مسائل خداشناسی و سپس به جهان‌شناسی و انسان‌شناسی وارد شویم و پس از آن، دیگر مسائل انسانی را از راه تدبیر و تربیت الهی نسبت به انسان بحث کنیم. بدین ترتیب نظام منسجمی از معارف به دست می‌آید که هم محور اصلی آنها اصالت حقیقی دارد و هم حلقه‌های آن دارای پیوند و ترتیب روشنی است (همان).

مطابق این الگو، مباحثی که در این نظام طولی و تودرتو به عنوان معارف قرآنی عرضه می‌شوند، در ده عنوان مرتب شده‌اند که عبارت‌اند از: خداشناسی؛ جهان‌شناسی؛ انسان‌شناسی؛ راه‌شناسی؛ راهنماشناسی؛ قرآن‌شناسی؛ اخلاق یا انسان‌سازی قرآن؛ برنامه‌های عبادی قرآن؛ احکام فردی قرآن؛ و احکام اجتماعی قرآن. در جمع‌بندی نهایی نیز گفته شده که «بدین ترتیب معارف قرآن از نقطه آغاز هستی آغاز، و به ترتیب مراحل خلق و تدبیر الهی بحث شده و به بیان ویژگی‌های جامعه آرمانی انسانی ختم می‌شود و در همه مراحل، ارتباط با محور اصلی (الله) به طور کامل محفوظ است» (همان: ۳۸-۴۱).

ارزیابی

الگوی خدامحورانه یکی از جامع‌ترین و مناسب‌ترین الگوهای پیشنهادی برای دسته‌بندی معارف قرآن است. در این الگو چنان‌که گفته شد، سعی بر آن است که معارف قرآن در قالب نظامی جامع و هماهنگ و مرتبط عرضه شوند و بحث‌ها از یک محور (خدا) شروع شده و مباحث دیگر مستقیم یا غیرمستقیم با این محور اصلی در ارتباط باشند. بنابراین، در این الگو، هم می‌توان همه معارف گوناگون قرآن را جاسازی کرد و هم رابطه میان هر بحث با بحث دیگر را توضیح داد. می‌توان گفت این الگو الهام‌بخش عنوان‌دهی به مباحث معارفی کنونی بوده است و هم‌اکنون عناوین رایجی نظیر خداشناسی، جهان‌شناسی، راهنماشناسی، فرجام‌شناسی از همین الگو الهام گرفته‌اند.

با این حال، بر این الگو نیز می‌توان خرده‌هایی گرفت؛ مثلاً ترتیب طولی برخی از این اقسام بر قسم قبلی‌شان روشن و بی‌تکلف به نظر نمی‌رسد. مثلاً مباحثی که پس از قرآن‌شناسی قرار گرفته‌اند، چندان رابطه طولی با هم ندارند و مباحثی در عرض هم به نظر می‌رسند.

مهم‌تر از این، اشکالی است که به شروع بحث با «خداشناسی» به نظر می‌رسد. درست

است که در عالم خارج، وجود خدا اصیل و سابق بر همه موجودات است، ولی آیا تقدم عینی و هستی‌شناختی خدا، مستلزم تقدم شناخت‌شناسی خدا نیز هست؟ آیا نمی‌توان خداشناسی را با آیه‌شناسی و جهان‌شناسی و خودشناسی آغاز کرد؟ خداوند رب‌العالمین هم هست، پس نیاز است که عالمین را بشناسیم تا رب‌بودن خدا را بفهمیم. از همین رو گفته شده که «خداشناسی فقط و فقط با اندیشه در مخلوقات حاصل می‌شود» (رضوی، ۱۳۸۸: ۳۲).

مؤید این اشکال آن است که در همین الگو، که قرار است «ابتدا یک بحث بیشتر» نداشته باشد و «جای هیچ بحثی نیز در کنار آن نخواهد بود و تا این بحث حل نشود و از آن فارغ نشویم، به بحث دوم نخواهیم رسید» (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۳۷-۳۸)، بحث خداشناسی با بحث‌هایی مقدماتی، نظیر تعریف شناخت، تقسیم شناخت به حضوری و حصولی، تعریف فطرت و امور فطری، تقسیم خداشناسی فطری به حصولی و حضوری و ... آغاز شده است (همان: ۵۵-۱۴۸)، و لازمه این مباحث آن است که مخاطب هرچند به‌اجمال با مباحث انسان‌شناسی و خودشناسی و ذهن‌شناسی آشنا باشد.

در این الگو گفته شده که «به اعتقاد ما، شناخت خدا و گرایش به او، از اموری است که به مقتضای فطرت آدمی در وجود او تعبیه شده است» (همان: ۶۴). «انسان به مقتضای آفرینش خود، ارتباط عمیقی با آفریننده خود دارد؛ یعنی چنان آفریده شده است که در اعماق قلبش، یک رابطه وجودی با خدا دارد و هنگامی که به عمق دل خود توجه کند، چنین رابطه‌ای را خواهد یافت؛ نه اینکه می‌داند خدایی هست، بلکه رابطه خود را با خدا می‌بیند و شهود می‌کند؛ این علم حضوری است، یافتن است» (همان: ۷۵)؛ «تنها با علم حضوری می‌توان ذات و صفات الاهی را شناخت» (همان: ۱۴۷). از سوی دیگر:

در مقام مقایسه میان خداشناسی حصولی و حضوری، باید گفت: خداشناسی حضوری اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا ... این شناخت با شناخت حصولی و عقلی تفاوت فراوانی دارد؛ شناخت‌های عقلانی همیشه کلی‌اند و حاصل آن برای انسان، شناخت موجودی است که جهان را آفریده و آن را تدبیر می‌کند؛ اما غایب است و او را نمی‌یابد ... اما در علم حضوری و شهودی دیگر سخن از شناخت موجودی با عنوان کلی نیست؛ بلکه انسان در این‌گونه شناخت، خدا را با توجه به رابطه‌ای که در دل با او دارد، می‌یابد و او را می‌شناسد و معرفتی شخصی و حضوری به او دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۱۱۷-۱۱۸).

عبارات نقل شده همگی اهمیت شناخت حضوری و فطری را می‌رساند و مؤید آن است که مخاطب پیش از پرداختن به خداشناسی، شناختی از خود و نفس خود و فطرت و ویژگی‌های آن لازم دارد و چنان نیست که در بحث خداشناسی فقط با یک بحث مواجه باشد و در عرض آن، چه رسد به مقدم بر آن، هیچ بحث دیگری را لازم نداشته باشد. بنابراین، الگوی خدامحورانه هرچند به لحاظ هستی‌شناسی و مراتب عینی هستی، الگویی مناسب و مرتب است، ولی به لحاظ شناخت‌شناسی چندان مناسب به نظر نمی‌رسد و ترتب بحث‌ها در آن، چنان نیست که ادعا شده است.

الگوهای دیگر

علاوه بر الگوهای بالا، برای دسته‌بندی معارف قرآن، الگوهای دیگری نیز پیشنهاد شده است. بنا بر الگویی، معارف قرآن به لحاظ تفسیرپذیری به سه سطح تقسیم شده‌اند: بی‌نیاز از تفسیر، نیازمند تفسیر، فراتر از تفسیر (بابایی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۵-۳۶). این الگو در حد خود الگوی خوبی است، ولی بیشتر در مباحث علوم قرآنی و تفسیری کارایی دارد و برای آموزش معارف قرآن چندان مناسب به نظر نمی‌رسد.

فیض کاشانی نیز به نقل از *جوهر القرآن غزالی*، مباحث قرآن را به دو بخش مباحث اصلی و مباحث فرعی و تبعی تقسیم کرده و در پایان، مجموع مباحث را ده نوع شمرده است: ذکر ذات، ذکر صفات، ذکر افعال، ذکر معاد، ذکر صراط مستقیم، ذکر احوال اولیا، ذکر احوال اعدا، ذکر محاجه کفار، ذکر حدود احکام (الفیض الکاشانی، ۱۳۷۷: ۲/۷۷۴-۷۷۴).

این الگو هم از این جهت که تلاشی برای دسته‌بندی معارف قرآن داشته، الگوی خوبی است، ولی نسبت به الگوهای پیش‌گفته مزیتی ندارد، و الگوهای قبلی روشمندتر و به‌روزتر به نظر می‌رسند.

الگوی پیشنهادی

چنان‌که گفتیم، معارف قرآن شامل همه گزاره‌هایی می‌شود که از قرآن قابل برداشت و استخراج‌اند. پس معارف قرآن همه گزاره‌های موجود در قرآن را در بر می‌گیرد. از آنجا که معارف قرآن مجموعه‌ای از گزاره‌ها است، مناسب به نظر می‌رسد که دسته‌بندی معارف قرآن را از تقسیمی شروع کنیم که مستقیماً بر گزاره عارض می‌شود. گزاره در یک تقسیم

به دو دسته کلی اخباری و انشایی، منقسم می‌شود. گزاره‌های قرآنی یا اخباری‌اند یا انشایی. گزاره‌های انشایی دربردارنده دستوریهایی مربوط به اعمال مکلفان‌اند و به خودی خود حامل گزارش و خبری از امور عینی و واقعی نیستند. گزاره‌های اخباری حامل گزارش‌هایی از امور عینی و واقعی‌اند و معارف قرآن درباره موضوعات گوناگون نیز عمدتاً در گزاره‌های اخباری قرآن قابل پی‌گیری است. بنابراین، مناسب به نظر می‌رسد که ابتدا معارف قرآن را به دو دسته گزاره‌های اخباری و انشایی تقسیم کنیم. سپس گزاره‌های اخباری را بر حسب یکی از الگوهای پیشین یا تلفیقی از آنها، دسته‌بندی کنیم.

نتیجه

چنان‌که دیدیم، عرضه معارف قرآن در قالبی مناسب و منسجم و زودیاب نه‌تنها از صدر اسلام محل توجه بوده، بلکه در زمان معاصر و در مقابل ادیان و مکتب‌های دیگر به ضرورت و نیازی مبرم تبدیل شده است. تقسیم‌های مطرح‌شده در روایات را می‌توان با توجه به دانش آن زمان و سطح مخاطبان توجیه‌پذیر دانست، ولی اکتفا به آنها کافی به نظر نمی‌رسد؛ لذا دیدیم که اندیشمندان امامیه همواره در صدد مطرح کردن الگوهای مناسب‌تر و به‌روزتری بوده‌اند. به نظر می‌رسد از میان الگوهای عرضه‌شده، دو الگوی دین‌محورانه و خدامحورانه انسجام و تناسب بیشتری دارد، هرچند بر هر یک از این دو الگو نیز اشکال‌هایی وارد است؛ چه از حیث جامع و مانع بودن، و چه از حیث نقطه شروع بحث. از آنجا که دروس کنونی معارف بیشتر حول محور شناخت هست‌ها و موجودات است، نه شناخت بایدها و نبایدها، تقسیم گزاره‌های قرآنی به اخباری و انشایی، و پی‌گیری بحث‌های معارفی در گزاره‌های اخباری مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

۱. آوردن قید «خصوص» برای خارج کردن دانش‌هایی است که هرچند مقدمه فهم قرآن‌اند، ولی اختصاصی به فهم قرآن ندارند، بلکه برای فهم متون دیگر هم لازم‌اند؛ نظیر صرف، نحو، معانی، بیان، منطق و اصول فقه (نک: شاکر، ۱۳۸۷: ۲۵).
۲. در مقدمه مجلدات این دوره نیز به روش تفسیری آن تصریح شده است: «روش ارائه بحث در کتاب، بر شیوه تفسیر موضوع استوار است و در هر یک از مسائل و موضوعات، آیات قرآنی مربوط استخراج، دسته‌بندی، بررسی و تفسیر شده‌اند»؛ نک: مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۲۲؛ همو، ۱۳۹۱: ۲۲؛ همو، ۱۳۹۳: ۳۳.
۳. برای تفصیل بیشتر در این باره نک: رساله نعمانی در: المجلسی، ۱۴۰۳: ۱/۱۰۳-۹۷، باب ما ورد فی

- اصناف آیات القرآن. درباره خود این رساله و تفسیر منسوب به نعمانی نیز نک: مدخل «تفسیر نعمانی» از سعید غفرانی‌زاده در *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* (ج ۱۵، ۱۳۸۷، ص ۷۵۳-۷۵۴) و مقاله «سرچشمه‌های متنی کهن؛ سیری در منابع تفسیر نعمانی» از همو در: *مطالعات قرآن و حدیث*، دانشگاه امام صادق (ع)، ش ۱، ۱۳۸۶، ص ۱۴۵-۱۶۲.
۴. «ان القرآن آمر و زاجر: أمر بالجنة و یزجر عن النار»؛ در نقلی دیگر با اندکی تفاوت چنین آمده: «ان القرآن زاجر و آمر: یأمر بالجنة و یزجر عن النار».
۵. «نزل القرآن اثلاثا: ثلث فینا و فی عدونا؛ و ثلث سنن و امثال؛ و ثلث فرائض و احکام».
۶. «القرآن نزل اثلاثا: ثلث فینا و فی أحبائنا؛ و ثلث فی أعدائنا و عدو من كان قبلنا؛ و ثلث سنه و مثل».
۷. «ان الله جل ذكره ... قسم کلامه ثلاثة اقسام: قسما منه يعرفه العالم والجاهل و قسما لا يعرفه الا من صفا ذهنه و لطف حسه و صح تمییزه ممن شرح الله صدره للاسلام و قسما لا يعرفه الا الله و أنبیائه و الراسخون فی العلم».
۸. «و فی القرآن نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم».
۹. «القرآن اربعة ارباع: فربع فینا اهل البيت خاصة؛ و ربع حلال و ربع حرام؛ و ربع فرائض و احکام؛ و الله انزل فینا کرائم القرآن».
۱۰. «نزل القرآن على اربعة ارباع: ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام».
۱۱. «ان القرآن نزل اربعة ارباع: ربع حلال و ربع حرام و ربع سنن و احکام و ربع خبر ما كان قبلکم و نبأ ما يكون بعدکم و فصل ما بینکم».
۱۲. «کتاب الله على اربعة اشیاء: العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقائق؛ فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف للاولیاء و الحقائق للانبیاء».
۱۳. «ان الله انزل القرآن على خمسة احرف: حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال».
۱۴. «نزل القرآن على سبعة احرف: امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و قصص و مثل».
۱۵. «ان الله تبارک و تعالی انزل القرآن على سبعة اقسام کل قسم منها کاف شاف و هی: امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و مثل و قصص».
۱۶. «انزل القرآن على عشرة احرف: بشیر و نذیر و ناسخ و منسوخ و عظة و مثل و محکم و متشابه و حلال و حرام».
۱۷. در نوشته‌ای این سه دسته به این صورت مطرح شده‌اند: الف. خداشناسی، جهان‌بینی و انسان‌شناسی؛ ب. سلوک؛ ج. سازماندهی اجتماعی (فارسی، ۱۳۷۶: ۱۶/۱). به نظر می‌رسد می‌توان این عناوین را بر همان عناوین فوق قابل انطباق دانست.
۱۸. شاید به همین دلیل است که در برخی پژوهش‌ها تقسیم مذکور به صورت چهارگانه مطرح شده است: «آیات المعارف و آیات الاخلاق و آیات الاحکام و آیات القصص» (حیدری‌فر، ۱۳۸۷: ۳۰، پاورقی).

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه (۱۳۷۵). گردآوری: شریف رضی، ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

بابایی، علی‌اکبر؛ و همکاران (۱۳۸۸). روش‌شناسی تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

البحرانی، سید هاشم (۱۴۱۹). البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة البعثة.

البلاغی النجفی، محمد جواد (بی‌تا). آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

الحویری، عبد علی بن جمعه (بی‌تا). تفسیر نور الثقلین، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: مطبعة علمیه قم.

حیدری‌فر، مجید (۱۳۸۷). مدرسه ترم توحید؛ خدایابی و خداشناسی، توحید و شرک در آینه وحی، قم: نشر جامعه المصطفی العالمیه.

خامنه‌ای، سید علی (۱۳۸۶). طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. رضوی، مرتضی (۱۳۸۸). آفریدگار و آفرینش، بی‌جا: مؤلف (ناشر)، موجود در: <http://www.binesheno.com/pdf/afaridegar.pdf>

شاکر، محمداکظم (۱۳۸۷). علوم قرآنی، قم: انتشارات دانشگاه قم.

الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۲۳). جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت و عمان: دار ابن حزم و دار الاعلام.

فارسی، جلال‌الدین (۱۳۷۶). تعالی‌شناسی، تهران: مؤسسه انتشارات سوره، سازمان تبلیغات اسلامی.

الفیض الکاظمی، محمد محسن (۱۳۷۷). علم الیقین فی اصول الدین، تحقیق: محسن بیدارفر، قم: نشر بیدار.

الفیض الکاظمی، محمد محسن (۱۳۹۹). تفسیر الصافی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

المجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ج ۱۰۳.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹). خداشناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). جهان‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). قرآن‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). راه و راهنماشناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

یزدی، غلامرضا (۱۳۸۲). مفتاح علوم القرآن، به کوشش: میرزامحمد کاظمینی، یزد: انتشارات بنیاد ریحانة الرسول.

